



آیا شاعران، دراک تراز انسان های دیگر اند؟

چندی قبل ازیک عمل خشونت بار دینی و تاریخی دیگری مطلع شدم و آن سنگسار «رخشانه» دوشیزه ۱۹ ساله غوری بود. درد این خشونت را شاعری در شعر «اسلام دین خوشی برای دختران نیست» توانسته بود بدرستی تصویر کند و در «سایت جمهوری سکوت» به نشر بسپارد که «سایت آریانی» نیز آنرا اقتباس و بازتاب داد. در همان لحظاتی که آن شعر را میخواندم، این سوال در ذهنم خطور کرد که مگر نه اینست که شاعران از افراد دیگر دراک تر اند؟ واگر نه، چنین سوزناک در سوگ این دخترکان مظلوم شیون نمیکردند؟ به این خاطر میخواهم به احساس و درک عالی این گروه اجتماعی پر عاطفه احسنت بگویم و دیدگاه و اندیشه های خود را در باره جایگاه شعر و شاعران در اجتماع بطور فشرده اظهار کنم!

برای شعر، تعریف های مختلفی بیان شده و یکی از این تعریف های کلاسیک اینست: **شعر کلام موزن و مقفا است که احساس شاعر را بیان میکند.** البته نباید فراموش کرد که درکنار تغییر و تحول سایر پدیده های اجتماعی، شعر نیز منحیث یک تولید معنوی انسان، متحول شده و دیگر از قالب کلاسیک خود (کلام موزون و مقفا) پا فراتر نهاده و امروز به کلامی غیر مقفا نیز اطلاق میشود که دارای **مضمون نو و اندیشه نو باشد.** نام این کلام بی مقفا را شعر نو گویند.^۱

نمونه های از شعر کلاسیک و شعر نو را در کلام دوشاعر یکی افغانی و دیگری ایرانی از نظر میگذرانیم: عبدالکریم نژی میمنگی، در شعر «جلوه» تخلص میکرد و مرحوم غبار در تاریخ معروف خود، غزلی از قلم «جلوه» را نقل کرده که در آن خطاب به جوانان میگوید:

تا کی از جور و ستم، شکوه و فریاد کنید	سعی برهم زدن، منشاء بیداد کنید
دست ما دامن تان باد، جوانان غیور	که از این ذلت و خواری همه آزاد کنید
صد هزاران چو منت آتش بیداد بسوخت	نه نشینید زپا، دمبدم ارشاد کنید
خانمان کرد تبه، تا شود آباد خودش	خانه ظلم و ستم یکسره بر باد کنید
آشیاں همه مرغان ز ستم آتش زد	قصد آتش زدن خانه صیاد کنید
غازه سازید ز خون شاهد آزادی را	تا زخود روح شهیدان وطن شاد کنید
سوخت ای هم نفسان آتش استبداد	شرح این سوخته را بر همه انشاد کنید
چشم امید به تو نسل جوان دوخته ام	درخور شأن و شرف مملکت آباد کنید
می برم در دل زار حسرت آزادی را	کاش خاکم به بر سایه شمشاد کنید
شعر من لاله باغ دل خونین من است	مهوشان زیب لب و حسن خدا داد کنید

هرکجا لاله رخی با قد سروی دیدید
یک نفس یاد از این "جلوه" ناشاد کنید

^۱ - بقول صاحب نظران، شعر نو بعد از انقلاب صنعتی در انگلستان ابداع شد و قوالب کلاسیک یونانی و اروپای قدیمه را بکنار گذاشت. جوامع آسیایی و غیر غربی نیز تحت تأثیرات شعر نو قرار گرفتند و ازین شیوه پیروی کردند.

نمونه ۶ شعرنو از فریدون مشیری شاعر مشهور ایران چنین است:

درسوگ انسانیت !

از همان روزی که دست حضرت قابیل
گشت آلوده به خون حضرت هابیل
از همان روزی که فرزندان آدم
صدر پیغام آوران حضرت باری تعالی
زهر تلخ دشمنی در خونشان جوشید
آدمیت مُرد ،
گرچه آدم زنده بود .

* * *

از همان روزی که یوسف را برادر ها به چاه انداختند ،
از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند ،
آدمیت مرده بود ،
گرچه آدم زنده بود .

* * *

قرن ما ، روزگار مرگ انسانیت است ،
سینه دنیا زخوبی ها تهی است .
صحبت از آزادگی ، پاکی ، مروت ، ابلهی است ،
صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست ،
قرن موسی جنبه ها است .

* * *

صحبت از پُژمردن یک برگ نیست ،
وای جنگل را بیابان می کنند !
دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند ،
هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا ،
آنچه این نامردمان با جان انسان می کنند!

* * *

صحبت از پُژمردن یک برگ نیست ،
فرض کن مرگ قناری در قفس هم مرگ نیست ،
فرض کن یک شاخه گل هم در جهان هرگز نرسد ،
فرض کن جنگل بیابان بود از روز نخست ،
در کویری سوت و کور ،
در میان مردمی با این مصیبتها صبور ،
صحبت از مرگ محبت مرگ عشق ،
گفتگو از مرگ انسانیت است!

* * *

د پانو شمیره: له ۲ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

هریکی از ما ممکن است کم و بیش شعر خوانده و به تناسب درک خود، از آنها لذت برده باشیم. فهم و درک برخی از اشعار سهل و ساده است و از بعضی دیگر سهل نیست. این نوع اشعار را، در فهم و فن بدیع و بیان «سهل الممتنع» میگویند؛ یعنی که برخی اشعار ظاهر سهل و ساده دارند، اما درک معنی اصلی و دقیق آن ها مشکل است. استاد نگارگر مثال جالبی از این نوع اشعار را از قول «نظامی گنجوی» بدست میدهد:

به باغ شعله در، دهقان آنگشت

بنفشه می درود و لاله می کشت

و در توضیح بیت مینویسد: «هر کس که صاحب سواد است این شعر را خوانده می تواند ولی نمی تواند گره پیچیده استعارات نظامی را باز کند و بنا بر این نمی داند که منظور "نظامی" چیست؟ اما کسی که با شیوه بیان نظامی آشنایی دارد می داند که منظور نظامی از (باغ شعله) مجمر یا آتشدان و از (دهقان آنگشت) زغال و از (بنفشه) دود و بالاخره از (لاله) قوغ آتش است و "نظامی" که هدفش شیوه بیان شاعرانه و زیباست و در عین زمان می خواهد در خواننده خود حس کنجاوی را برانگیزد، این حقیقت ساده را بیان می کند که در آتشدان دود از پارچه های زغال نابود گردید و زغال به قوغ های آتش بدل شد. اما بیان شاعرانه "نظامی" طوری است که در باغ شعله دهقان آنگشت سرگرم کار است و بنفشه درو می کند و لاله می کارد.» (مقاله: تلاشی در راه رفع سوء تفاهم از ذهن استاد هاشمیان)

برخی از اشعار دارای ظاهر و باطن مشکل اند یعنی دارای چنان ترکیبات و تشبیهات لفظی و تعقیدات معنوی اند که درک و تفسیر آن از توان هرکس پوره نیست. برای بسیاری از خوانندگان، فهمیدن و تفسیر کردن دقیق شعر بیبدل مشکل است. بطور مثال:

به یک دوگام ره وهم، تا کجا نرسیدن
برابتدا تک و تاز و بر انتها نرسیدن

نفس کشد چقدر محمل غرور تردد
تاملی که جهان چیده سعی هرزه تلاشان

چراغ بزم حسنم، برق آداب دگر دارم
هر دو عالم را صلا زد عشق تا من آدمم

یا: نگاهم در نقاب حیرت آینه می بالد
یا: رنگ و بوها جمع دارد، میزبان نوبهار

و بخاطر همین صنایع لفظی و تعقیدات معنوی در شعر است که برخی از مدعیان بیبدل شناسی برای فهمیدن و تأویل و تفسیر یک بیت (هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن کادم شود، بوزینه بود) او، سال های زیادی از عمر عزیز خود را صرف کرده، مقاله و رساله و کتاب نوشته اند، ولی هنوز در خم یک کوچه اند و متیقن نیستند که از عهده کار بدرستی بدر آمده اند یا خیر؟ از اینجا میتوان گفت که: شاعران نسبت به دیگر افراد، درک خاصی از محیط اجتماعی و طبیعی ماحول خود دارند که انسانهای عادی فاقد آن درک اند.

به باور من، شاعر مشعلدار خرد و آگاهی است. شاعر پیام آور نوآوری است. شاعر چیز های را در جامعه و در طبیعت احساس، درک و کشف میکند که دیگران از درک و احساس و کشف آن عاجز اند. شعر اساساً انعکاس احساس درونی شاعر است. درک شاعر از طبیعت است. معرفت از محیط ماحول او است. پرده برداشتن او از راز های نهفته و ناگفته در جامعه است. شاعر با عاطفه و نازک خیال است. آنچه را شاعر حس میکند، با زبان شعر در قالب زیباترین الفاظ آنرا طوری تصویر میکند که دیگران تصور کرده نمیتوانند. برخی از شاعران، گاهی با یک رباعی یا یک بیت خود دریا را در کوزه می گنجاند، حالانکه نویسنده چنین توانایی را ندارد!

یکی از ناب ترین صورخیال در شعر را میتوان در ترجیع بند حکیم فرخی سیستانی مشاهده کرد که در آن **نوروز** را با زیباترین و خیال برانگیز ترین الفاظ و تشبیهات و استعارات به تصویر کشیده است:

گشاده آسمان گویی شگفته بوستان استی
درخت سبز را گویی هزار آوا زبان استی
ستاک نسترن گویی، بت لاغر میان استی
جهان گویی همه پروشی و ازپرنیان استی
بدو دستم بشادی برمی چون ارغوان استی

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی
ملک را درجهان هرروزجشنی باد ونوروزی



دختری چون بهار درمیان گل‌های بهاری

زمین ازخرمی گویی گشاده آسمان استی
بصحرا لاله پنداری، زیبجاده دهان استی
بشرب درباغ گویی گل، چراغ باغبان استی
درخت سیب راگویی، زدبیا طیلسان استی
مرا گر دل نه اندر دست آن نامهربان استی



درخت سیب پراز شگوفه های بهاری

نبینی راغ راکز لاله، چون زیبا و درخورشد
هزارآوای مست اینک، بشغل خویش اندرشد
جهان چون خانه پُربت شد و نوروز بتگرشد
کنون بالاله اندردشت هم بالین وبسترشد
دگر باید شدن ما را کنون کافاق دیگرشد

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی
ملک را درجهان هرروز جشنی باد ونوروزی

نبینی باغ راکزگل، چگونه خوب و دلبرشد
زمین از نقش گوناگون، چون دیبای شُشترشد
تذرو جفت گم کرده کنون، با جفت همبرشد
درخت ساده ازدینارو ازگوهر توانگرشد
زهر بیغوله و باغی، نوای مطربی برشد

دقت در شعر بالا، وسیری در لاله زار اشعار دیگر، حاکی از این حقیقت است که شاعر در میان بنی نوع بشر، حساس ترین و خیال پردازترین و متفکر ترین و روشنگرترین نوع آدمی است. دید و بینش شاعر با دید و بینش انسانهای عادی بسیار فرق میکند. شاعر از تماشای افق شامگاهان، یا شفق داغ و انعکاس اشعه زین آفتاب در روی آب دریا، و یا از تماشای یک آبشار در گوشه ای از طبیعت و یا از دیدن یک پته گل در یک چمن، یا از مشاهده شگوفه های بهاری یک درخت سیب یا درخت بادام یا نسترن در یک باغ، به اسراری دست می یابد که میتواند در وصف هر یکی از آنها شعر بسراید، و دنیا را چون بهشت برین تصویر کند، اما درک و احساس یک آدم عادی از دیدن چیزهای که نام برده شد، متفاوت است. آدمهای عادی، رنگارنگی گلها و کوتاهی و بلندی درختها و سبزی چمن و شرشر آب را می بینند و میگذرند، اما شاعر، هر برگ از غنچه های گل را درحین دیدن، میبوید واز آن لذت

د پانو شمیره: له ۴ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تلسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولۍ

میبرد. شاعر زبان شگفتن غنچه ، وچهجه بلبل را میفهمد، خطوط روی هر گلبرگ را میخواند. شاعر رمز و راز طبیعت را در پدیده های مختلف آن درک میکند، اما دیگران از درک و خواندن اسرار طبیعت عاجز اند.



وطلوع خورشید، کمتر از یک شعر نیست



هریکی از این دو تابلو: غروب خورشید

شاعر در هر برگ گل و در هر شکوفه و هر شاخه درخت و هر منظره طبیعت ، میتواند بهشت را از آسمان به زمین به تصویر بکشد ، چیزی که از توان آدم های عادی پوره نیست. به این دلیل است که میگوینم :شاعر روشن بین ترین و باریک بین ترین و متفکرترین و حساس ترین نوع انسان است.

تاریخ ادبیات جوامع اسلامی، از جمله افغانستان و ایران و کشورهای آسیای میانه، گواهی میدهد که شعر و شاعری در دربارهای سلاطین کشورهای مذکور هواداران و خریدارانی داشت و هیچ درباری از وجود شاعران و سخنوران نازک خیال قصیده سرا و حماسه سرا، بی نیاز نبود. برخی از این شاعران با سرودن اشعار آبدار و قصاید غرا در وصف زیبایی طبیعت و یا عظمت و صولت سلاطین برسر اقتدار، در دربارها راه می یافتند و از عزت و شأن قابل توجه برخوردار میشدند، مثل :رودکی در دربار احمد بن نصر سامانی و عنصری و فرخی و زینبی و فردوسی و ده ها شاعر دیگر در دربار سلطان محمود غزنوی، که همگی از صله و بخشش های بزرگ ممدوحان خود بهره ور می گردیدند. اکثریت این شاهان و سلاطین در لشکرکشی های خود، تعدادی از این شاعران را با خود می بردند تا پس از هر جنگ و پیروزی بر ملل دور و نزدیک ، وصف فتوحات و شمشیرزنی و آدمکشی های خود و چگونگی شکست ملل مغلوب را از زبان شاعران و مداحان خود بشنوند.

در چنین حالتی شاعران سعی میکردند تا با الفاظ و کلمات میالغه آمیز و تشبیهات و ترکیبات جذاب و بدیع سلطان را توصیف کنند، و از برق شمشیر سلطان و صدای چکچاک تیغ و نیزه لشکریان او و افتادن و زیرپاشدن دست و سر دشمن (ملت مغلوب) تصویری زیباتر و دلپذیرتر بکشند، تا به دریافت صله های بزرگ شاهانه مفتخر بشوند. صله ها و بخشش های شاهان، گاهی چنان می بود که دهن شاعر را چند بار از طلا پرمیکردند و گاهی به اندازه ای پرمقدار می بود که آنها بر پشت پیل بارکرده به خانه شاعر میفرستادند و بدینگونه مخارج چند ساله شاعر با یک شعر تدارک میکردید. گاهی هم در میان این شاعران ، کسانی پیدا می شدند تا از ظلم و جور عمال سلطان و درد ورنج مردم سخن بگویند و سلطان را تشویق به تعمیم عدالت و کوتاه کردن دست عمال مستبد از یخن مردم مظلوم، کنند و بطور غیر مستقیم ارباب قدرت را ، درس عدالت و انصاف میدادند و با الفاظ ترحم انگیز، آنان را بر سر مهر و عدل می آوردند.

انوری ابیوردی از تجاوز و غارت ترکان غز، قصیده ای سرود و به سلطان سنجر فرستاد، بدین مضمون :
بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر نامه اهل خراسان به بر خاقان بر

د پانو شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليولو مخکې په خير و لولۍ

نامهء مطلع آن رنج تن و آفت جان
نامه ای بر رشمش آه عزیزان پیدا
نامهء مقطع آن درد دل و سوز جگر
نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمّر
بر بزرگان زمانه شده دونان سالار
بر کریمان جهان گشته لنیمان مهتر
شاد الا به در مرگ نبینی مردم
بکر جز در شکم مام نبینی دختر

فرخی سیستانی نیز در قصیدهء « من قیاس از سیستان دارم که آن شهرمنست» از ظلم و ستم عمال سلطان محمود برسیستان شکایت میکند، بعد از آن سلطان، حکومت سیستان را به حسنک میکال، وزیرخود میدهد و او بر اثر رفتار عدالت پسندانه و دلجویی از مردم، دوباره رونق پارینه را به سیستان بازمی گرداند.

بدینسان شاعران که نسبت به توده های عوام، مردمی باسواد و روشن بین تری بودند در حالی که رسالت تئویر اذهان ارباب قدرت را داشتند و دارند، برای توده های مردم نیز حیثیت و منزلت رهنما و آموزگار را داشته اند.

پایان بخش اول

د پانو شمیره: له ٦ تر ٦

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ